

11.Then He said, “A certain man had two sons.

12.The younger of them [inappropriately] said to his father, ‘Father, give me the share of the property that falls to me.’ So, he divided the estate between them.

13.A few days later, the younger son gathered together everything [that he had] and traveled to a distant country, and there he wasted his fortune in reckless and immoral living.

11. سپس ادامه داد و فرمود:
«مردی را دو پسر بود.»

12. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: “ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده.” پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد.

13. پس از چندی، پسر کوچکتر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دور دست شد و ثروت خویش را در آنجا به عیاشی بر باد داد.

14. Now when he had spent everything, a severe famine occurred in that country, and he began to do without and be in need.

15. So he went and forced himself on one of the citizens of that country, who sent him into his fields to feed pigs.

16. He would have gladly eaten the [carob] pods that the pigs were eating [but they could not satisfy his hunger], and no one was giving anything to him.

14. چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و او سخت به تنگدستی افتاد.

15. از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان را پیشه کرد، و او وی را به خوکبانی در مزرعه خویش گماشت.

16. پسر آرزو داشت شکم خود را با خوراک خوکها سیر کند، اما هیچکس به او چیزی نمی داد.

17. But when he [finally] came to his senses, he said, ‘How many of my father’s hired men have more than enough food, while I am dying here of hunger!

18. I will get up and go to my father, and I will say to him, “Father, I have sinned against heaven and in your sight.

19. I am no longer worthy to be called your son; [just] treat me like one of your hired men.” ’

17. سرانجام به خود آمد و گفت: ”ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می‌شوم.“

18. پس برمی‌خیزم و نزد پدر می‌روم و می‌گویم: ’پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام.

19. دیگر شایسته نیستم پسرت خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگرانت رفتار کن.“

20. So he got up and came to his father. But while he was still a long way off, his father saw him and was moved with compassion for him and ran and embraced him and kissed him.

21. And the son said to him, 'Father, I have sinned against heaven and in your sight; I am no longer worthy to be called your son.'

20. «پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سویش دویده، در آغوشش کشید و غرق بوسه‌اش کرد.

21. پسر گفت: «پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر خوانده شوم.»

22. But the father said to his servants, 'Quickly bring out the best robe [for the guest of honor] and put it on him; and give him a ring for his hand, and sandals for his feet.

23. And bring the fattened calf and slaughter it, and let us [invite everyone and] feast and celebrate;

24. for this son of mine was [as good as] dead and is alive again; he was lost and has been found.' So they began to celebrate.

22. اما پدر به خدمتکارانش گفت: "بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتری بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید.

23. گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم.

24. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد! " پس به جشن و سرور پرداختند.

Hope at the "turning point"

Dear congregation!

1. After the Russian attack on Ukraine, the German Chancellor spoke of a "turning point in time". Putin's war has also changed many things beyond Ukraine, which is going through terrible things. There is a "Cold War" again in Europe, spending on weapons is rising. Everything is becoming more expensive, an economic crisis is looming, many people are starving worldwide.

امید در نقطه عطف

دوستان عزیز

1. پس از حمله روسیه به اوکراین، صدراعظم آلمان از یک "نقطه عطف" صحبت کرد. جنگ پوتین فراتر از کشور اوکراین، که چیزهای وحشتناکی را به بار آورد، تغییر زیادی ایجاد کرده است. در اروپا دوباره "جنگ سرد" وجود دارد که هزینه های تسلیحات را افزایش میدهد. همه چیز در حال گران شدن است، یک بحران اقتصادی در راه است که منجر میشود که بسیاری از مردم در سراسر جهان از گرسنگی بمیرند.

2. This change of times has come on top of two crises that are already weighing on us. For more than two years, Corona has changed our lives, restricted and endangered them. Now, in summer, the situation is finally a little more relaxed. Probably most important is climate change. It no longer only threatens our future but has already begun to change life around the world and in our country for the worse.

2. این نقطه عطف در رأس دو بحران قرار گرفته است که در هر حال بر ما سنگینی می کند. کرونا بیش از دو سال است که باعث تغییرات، محدودیت ها و سختی هایی در زندگی ما شده است. حالا در تابستان وضعیت بالاخره کمی آرام تر شده. شاید مهمترین آنها تغییر آب و هوا باشد. این دیگر فقط آینده ما را تهدید نمی کند، بلکه در حال حاضر تغییرات زندگی به سمت بدتر شدن در سراسر جهان و طبیعتاً برای ما شروع شده است.

3. In addition, there are the concerns that affect each person in his or her particular situation.

Migrants experience: it takes many painstaking years of patience to fight their way through German bureaucracy and awkwardness before they finally find their place in this society. Older people experience how much of what they are familiar with and love slowly disappears and how, as the years go by, life requires more and more patience and causes more and more trouble.

3. علاوه به این نگرانی هایی است که همه را در موقعیت خاص خود تحت تأثیر قرار می دهد: تجربه مهاجران: سال های طولانی صبر و شکیبایی لازم است تا از طریق بوروکراسی و تحمل سختی های فراوان در کشور آلمان سرانجام جایگاه خود را در این جامعه پیدا کنید. افراد مسن تجربه می کنند که چقدر چیزهای آشنا و دوست داشتنی به آرامی ناپدید می شوند و با گذشت سالها زندگی نیاز به صبر و تلاش بیشتر و بیشتر دارد.

4. What gives me hope at the turning point in time? Each and every one of us can name worldly things here that give our own life support, strength and courage despite the turn of the times. A good partnership, the family, good friends. The summer with its beautiful weather and the ability to be outside. A job that is demanding, fulfilling and distracting.

4. نقطه عطف چه چیزی به من در زمان تغییر امید می دهد؟ در اینجا هر یک از ما می توانیم چیزهای دنیوی را نیز نام ببریم که با وجود این نقطه عطف، به ما پشتیبانی در زندگی، قدرت و شهامت می بخشند. یک شریک زندگی خوب، خانواده، دوستان خوب. تابستان با آب و هوای خوب و امکان بیرون رفتن. شغلی که با آن سرگرمیم و حواسمان را پرت می کند.

5. All of these are good gifts from God. Even in times of crisis, there are many things for which we can thank God every day. But above all, for me – and I assume for you too – it is faith in God that gives hope.

Wouldn't life be dreary and gloomy if I could not believe that behind everything and above everything and in everything is God? So what gives me hope at the turning point in time, in the crisis?

5. همه اینها هدایای خوب خداوند هستند. حتی در مواقع بحرانی، هر روز چیزهای زیادی وجود دارد که می‌توانیم خدا را بخاطرشان شکر کنیم. مهمتر از همه، برای من - و برای شما هم - این ایمان به خداست که امید می‌دهد. اگر نمی‌توانستم باور کنم که پشت همه چیز و بالاتر از همه چیز و در همه چیز خداست، زندگی چه تلخ و غم‌انگیز خواهد بود؟ پس چه چیزی به من در زمان تغییر، در زمان بحران امید می‌دهد؟

6. It gives me hope that God is the Father who loves me. When I used to come home to visit as a student, my father used to pick me up at the train station. When he saw me on the platform, he would wave to me and then when we met, we would hug. My earthly father has been dead for over 15 years, but I always have a heavenly father who loves me. That's what we just heard and saw in the pantomime of the father and his son.

6. آنچه به من امید می دهد این است که خدا پدري است که مرا دوست دارد. وقتی به عنوان دانشجو برای ملاقات به خانه می آمدم، پدرم همیشه مرا از ایستگاه قطار می برد. اگر من را روی سکو می دید، برایم دست تکان می داد و وقتی همدیگر را می دیدیم، در آغوش می گرفتیم. پدر زمینی من بیش از 15 سال است که مرده است، اما من همیشه یک پدر آسمانی خواهم داشت که مرا دوست دارد. در پانتومیم پدر و پسرش اینگونه شنیدیم و دیدیم.

7. When the son comes home – a son who had treated his father badly – his father runs to meet him, embraces and kisses his son who he thought was lost. For me, this scene sums up the attitude of God in His heart towards us, towards me. I am no better a person than the son in the story. God runs towards me, embraces and kisses me, He is happy that I am there. God who runs towards me and embraces me – that is the foundation of my life, change of times or not.

7. وقتی پسر به خانه می آید - پسری که با پدرش بد رفتار کرده بود - پدرش به سمت او می آید، پسر گمشده اش را در آغوش می گیرد و می بوسد. برای من، این صحنه نگرش خدا را در قلبش نسبت به ما، نسبت به من، خلاصه می کند. من آدم بهتری از پسر داستان نیستم. خدا به سمت من می دود، بغلم می کند و مرا می بوسد، او خوشحال است که من آنجا هستم. خدا به سمت من می دود و مرا در آغوش می گیرد - یعنی نقطه عطف زمان و این اساس زندگی من است.

8. What gives me hope at the turning point in time, in the crisis? Beyond the above, I have hope that God the Father has everything in my life and in the world in His hands. Even when I was in a crisis in my life, I was able to accept the difficult situation in my life because it also came from God and therefore there was a hidden meaning in it. And I could call on him for help – because he is able to do everything – and experience that he led me out of a crisis again and I was able to mature from it.

8. چه چیزی در زمان تغییر و بحران به من امید می دهد؟ فراتر از موارد فوق، این به من امیدواری می دهد که خداوند پدر همه چیز را در زندگی من و در جهان در دست دارد. حتی اگر در زندگی دچار بحران می شدم، می توانستم شرایط سخت زندگی ام را بپذیرم زیرا آن هم از جانب خداست و بنابراین معنایی پنهان در آن نهفته بود. و من توانستم از او کمک بخواهم - زیرا او می تواند همه چیز را انجام دهد - و تجربه کردم که او مرا از یک بحران خارج کرد و من توانستم از طریق آن به بلوغ برسم.

9. As for the world situation: God rules the world, that makes me calm. At the moment, many things are coming to a head and we don't yet really see the meaning behind it. God is shaking up our world, and we in Germany are still doing pretty well. But God knows what He is doing. Apparently, He also lets evil dictators have their way for a while. But this time is limited. Then He puts an end to them and they end up on the rubbish heap of history.

9. و اما در مورد وضعیت جهان: خدا بر جهان حکومت می کند و این به من آرامش میدهد. در حال حاضر خیلی چیزها رخ میدهند که ما هنوز واقعاً از واقعت آنها بی اطلاع هستیم. خدا دنیای ما را کمی تکان می دهد، ما در آلمان هنوز خیلی خوب کار می کنیم. ولی خدا میداند که چه میکند. ظاهراً برای مدتی او همچنین به دیکتاتورهای شیطانی اجازه می دهد تا راه خود را داشته باشند. اما این زمان محدود است. سپس از آنها جدا می شود و آنها به زباله دان تاریخ می پیوندند.

10. What gives me hope at the turning point of time, in the crisis? God does not only make life easy for me with the danger of war, inflation and special problems. But I am convinced: God is not doing this to punish me, but to challenge me. I do not live here in paradise and I am not supposed to live there now. So God throws problems and tasks in front of my feet so that I face them, that I use His help and thus remove obstacles.

10. چه چیزی در زمان بحران به من امید می دهد؟ خدا فقط با خطر جنگ و تورم و مشکلات خاص زندگی را برای من آسان نمی کند. من متقاعد شده ام که خدا این کار را برای مجازات من انجام نمی دهد، بلکه برای به چالش کشیدن من است. من اینجا نه در بهشت زندگی می کنم و نه الان هم قرار است آنجا باشم. به این ترتیب خداوند مشکلات و تکالیف را به پای من می اندازد تا بتوانم با آنها روبرو شوم تا از او کمک بخواهم و در نتیجه موانع را از سر راهم بردارم.

11. Sometimes I can also lie comfortably on the couch. But on the whole, God seems to imagine life on this earth more as a struggle, as needing and receiving strength, as always alternating between lack and abundance. This gives me hope in a time that has become more difficult, that all this serves to move me and to prove myself, that all this has a hidden meaning and that I may and should mature in it.

11. گاهی اوقات می توانم به راحتی روی مبل دراز بکشم. اما در مجموع، ظاهراً خداوند زندگی روی این زمین را این گونه معرفی میکند که من بجنگم، به نیرو نیاز داشته باشم و نیرو بگیرم، چرا که همیشه تناوب کمبود و فراوانی وجود دارد. در این روزگار سخت این به من امید می دهد، که همه اینها در خدمت حرکت و اثبات خودم است، که همه اینها معنایی پنهان دارند و من می توانم و باید با آن بالغ شوم و رشد کنم.

12. God does not leave me alone in all this, but listens to my prayers and helps me, gives me strength to withstand and overcome my life situations. A turning point in time – what gives me hope? God not only places me in challenging situations, but also gives me the strength and courage I need to face them. This is true for younger people as well as for older people – in every life situation God presents us with challenges.

12. خداوند در همه اینها مرا تنها نمی گذارد، بلکه به دعاهایم گوش می دهد و به من کمک می کند، به من قدرت می دهد تا در موقعیت های زندگی ام مقاومت کنم و بر آنها غلبه کنم. نقطه عطف - چه چیزی به من امید می دهد؟ خداوند نه تنها من را در موقعیت های چالش برانگیز قرار می دهد، بلکه به من قدرت و شهامتی را که برای رویارویی با آنها نیاز دارم، می دهد. این در مورد افراد جوانتر و همچنین افراد مسن تر صدق می کند - خداوند در هر موقعیتی از زندگی ما را با چالش هایی روبرو می کند.

13. As a Christian, I receive an extra portion of creativity and energy from God through the Holy Spirit. This extra portion also helps me to survive in situations that, from a human point of view, seem hopeless and without hope. But with the Holy Spirit there are no situations without hope and no unsolvable problems. "The Holy Spirit helps us in our weakness", it says in Romans 8:26a. When I am at a loss and at the end of my ability to act, the Holy Spirit gives wings and new strength to my devastated ability to act and hope grows where there was hopelessness.

13. به عنوان یک مسیحی، به عنوان یک مسیحی که با روح القدس پر شده، من قدرت مضاعف برای خلاقیت و انرژی را از خدا دریافت می‌کنم. این بخش اضافی همچنین به من کمک می‌کند تا در موقعیت‌هایی زنده بمانم که از منظر انسانی ناامیدکننده به نظر می‌رسند. اما با روح القدس هیچ موقعیت ناامیدکننده‌ای وجود ندارد و هیچ مشکل غیر قابل حلی وجود ندارد. رومیان 8 (26) می‌گوید: "روح القدس در ضعف ما به ما کمک می‌کند." وقتی دیگر نمی‌توانم ادامه دهم و در پایان ظرفیتم برای انجام کاری هستم، روح القدس به راه حل‌های ناکارآمد من بال و نیروی جدیدی می‌دهد و امید در جایی که ناامیدی وجود داشت رشد می‌کند.

14. A turning point in time: the time of crisis is a time to discover the power of faith in God. God is stronger and more important than the crisis, the problems that occupy me. His embrace, His love is the basis of my life. I am much smaller and more helpless than the great movements of world history that drive me to and fro. But God my Father is the great mover behind these changes, He is in control of everything and in His power lies what claims to have power over me. I am always in God's hand.

14. نقطه عطف. زمان بحران زمانی است برای کشف قدرت ایمان به خدا. خدا قوی تر و مهم تر از بحران است، مشکلاتی که من را نگران می کند. آغوش و عشق او اساس زندگی من است. من بسیار کوچکتر و درمانده تر از حرکات بزرگ تاریخ جهان هستم که مرا به عقب و جلو می برند. اما خداوند پدر محرک بزرگ این تغییرات است، او همه چیز را تحت کنترل دارد و همه چیز در قدرت او نهفته است. من همیشه دست خدا هستم.

15. God does not simply leave me alone, but gives me tasks, trusts me with many things, helps me every day. His Holy Spirit is an indispensable companion for me, especially when I am at the end of my rope. The Holy Spirit, the heavenly Father, Jesus, however, is never at the end of His possibilities and so am I, even in times of crisis. There is always a way for the children of God and in the end, everything will be good for them.

Amen!

15. خداوند نه تنها من را تنها نمی گذارد، بلکه به من وظایفی می دهد، به من اعتماد می کند تا کارهای زیادی انجام دهم و هر روز به من کمک می کند. همراهی روح القدس او برای من ضروری است، به ویژه زمانی که در پایان گزینه هایم هستم. اما روح القدس، پدر آسمانی و عیسی مسیح در مواقع بحرانی هرگز در پایان امکانات خود نیستند و من نیز همینطور. همیشه راهی برای فرزندان خدا وجود دارد و در نهایت همه چیز برای آنها درست می شود.

آمین